

پدیدارشناسی کاربردی: پرسش از ضرورت اپوخه

دان زهاوی^۱ | مترجم: آصف احسانی^۲

چکیده

این پرسش که آیا پژوهش و تحلیل دقیق پدیدارشناختی ما را ملزم به استفاده و اجرای اپوخه و تحویل^۱ می‌کند، هنوز در چارچوب فلسفه پدیدارشناختی بحث نشده است. این پرسشی است که غالباً در تحقیقات کیفی^۲ نیز با شور و حرارت مطرح شده است. به ویژه آمدئو جورجی^۳ اصرار دارد که هیچ تحقیق علمی نمی‌تواند مدعی وضعیت پدیدارشناختی شود مگر اینکه با گونه استفاده و اجرای اپوخه و تحویل مستحکم شده باشد. جورجی تا حدی این ادعا را بر اساس ایده‌های استوار می‌سازد که در تالیفات روان‌شناسی پدیدارشناختی^۴ هوسرل پی‌افکنده می‌شوند. در مقاله حاضر ایده‌های هوسرل را مورد بحث قرار می‌دهم و استدلال خواهم نمود، در حالی که اپوخه و تحویل برای پدیدارشناسی استعلایی^۵ حیاتی محسوب می‌شوند، (اما) مسأله‌ی بسیار پرسش برانگیز نیست که آیا آن‌ها برای کاربردهای غیر فلسفی پدیدارشناسی نیز همین گونه تعیین کننده‌اند.

کلیدواژه‌ها: پدیدارشناسی^۶، تحقیق کیفی، روان‌شناسی پدیدارشناختی، پدیدارشناسی کاربردی^۷، اپوخه^۸، تحویل، هوسرل، جورجی.

* دان زهاوی فیلسوف دانمارکی و استاد فلسفه در دانشگاه کپنهاگ دانمارک است. او همچنین مدیر مرکز تحقیقات سوئزکیوبته در دانشگاه کپنهاگ است. این مقاله در اپریل ۲۰۱۹ در مجله Continental Philosophy Review منتشر شده است. با همکاری: الف) دانشکده فلسفه، دانشگاه آکسفورد، علوم انسانی رادکلیف، ریح رصدخانه رادکلیف، جاده وودستاک، آکسفورد OX2 6GG، بریتانیا؛ ب) مرکز تحقیقات سوئزکیوبته، دانشگاه کپنهاگ، کپنهاگ، دانمارک.

* دانش آموخته دکتری فلسفه اسلامی، جامعه المصطفی العالمیه. قم، ایران. (asifehsani2008@gmail.com)

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۷/۰۳؛ تاریخ پذیرش ۱۴۰۳/۰۹/۲۸)

□ دان زهاوی، مترجم: آصف احسانی (۱۴۰۳). پدیدارشناسی کاربردی: پرسش از ضرورت اپوخه، فصلنامه حکمت اسراء، ۳ (۴۶)،

doi: 10.22034/isra.2025.480232.2016 | ۱۷۱ - ۱۴۱

1. reduction
2. qualitative
3. Amedeo Giorgi
4. phenomenological psychology
5. transcendental
6. phenomenology
7. Applied
8. Epoché

مقدمه

پدیدارشناسی، در هسته خود، یک تلاش فلسفی است. وظیفه آن مدد رساندن یا گسترش دامنه دانش تجربی ما نیست، بلکه عهده‌دار بازگشت به عقب و کاوش در ماهیت و بنیاد این دانش است. با توجه به ماهیت مشخصاً فلسفی این جریان، ممکن است کسی راجع به اینکه پدیدارشناسی قادر به ارائه چیزی با ارزش به علم پوزیتو^۱ باشد، به گونه منطقی تردید داشته باشد. آیا اصولاً پدیدارشناسی می‌تواند فعالیت تجربی را گزارش دهد؟ هرچند، در خصوص پاسخ به این پرسش‌ها تردیدی وجود ندارد. به مدت بیش از یک قرن پدیدارشناسی برای رشته‌های گوناگون در علوم اجتماعی و انسانی، به شمول روان‌شناسی، جامعه‌شناسی^۲ و انسان‌شناسی^۳، داده‌های حیاتی را تأمین نموده است. در چند دهه اخیر، پدیدارشناسی همچنان منبع الهام اساسی نه تنها برای مباحث نظری در چارچوب تحقیقات کیفی، بلکه برای تحقیقات جاری در محدوده علوم شناختی^۴ نیز بوده است.

این واقعیت پرسش‌های مهمی را در خصوص رابطه‌ی پدیدارشناسی فلسفی و پدیدارشناسی کاربردی به میان می‌کشد؛ پرسش‌های که اختلافات کلاسیک در باره ماهیت پژوهش پدیدارشناختی را احیا می‌کند. مطابق دیدگاه متداول، پدیدارشناسی، نهایتاً، نه براساس موضوع^۵ خود، بلکه در قالب روش^۶ متمایزش باید تعریف شود. اما این مساله همواره محل بحث و نزاع بوده است که این روش چگونه می‌تواند موجب

-
1. positive science
 2. sociology
 3. anthropology
 4. cognitive sciences
 5. subject matter
 6. method

تمایزبخشی بیشتر گردد. هوسرل به واسطه این ادعا که اپوخه و تحویل استعلایی در پدیدارشناسی حیاتی هستند، کاملاً شناخته شده است و او تأکید داشته است کسانی که این دو را با پدیدارشناسی بی‌ربط می‌دانند، ممکن است اصطلاح پدیدارشناسی را به کار گیرند، اما فاقد درک درستی از آنچه در واقع قصد رسیدن به آن را دارند، خواهند بود. هرچند، همانطور که پر واضح است، این به سختی دیدگاه اکثریت در میان پدیدارشناسان است. اینکه نه هایدگر و نه مرلوپونتی به اپوخه و تحویل ارجاعات زیادی نداده‌اند، غیر قابل انکار است، اگرچه، این مناقشه وجود داشته است که آیا آن‌ها به خاطر رد روش‌شناسی هوسرل چنین نموده‌اند، یا بدین دلیل که به سادگی آن را بدیهی فرض می‌کردند. (cf. Zahavi 2017, 66-67, 172) اما بسیار قبل‌تر، می‌توان پدیدارشناسی را گیرآورد که چرخش استعلایی هوسرل را به گونه صریح رد می‌کردند. پیروان رئالیست اولیه هوسرل، در ابتدا بازگشت پدیدارشناختی به "خود اشیاء"^۱ را مثابه دوری از (تمرکز کانتی‌ها بر) سوژکتیویته^۲ می‌فهمیدند. برای آن‌ها روش پدیدارشناسی مستلزم اهتمام به ساختارهای ذاتی است؛ تلاشی در جهت به چنگ آوردن "شهود محض و آشکار ذوات"^۳ (Reinach 1968)، و حتی اگر آن‌ها سرانجام مدعی می‌شدند که روش پدیدارشناسی مستلزم گونه‌ی تغییر ایدتیک^۴ و تحویل است؛ درحالی که ابژه‌های اینجا و اکنون را به منظور تمرکز بر ویژگی‌های ذاتی‌شان نادیده می‌انگارند (Scheler 1973, 309)، بازهم در برابر اصرار هوسرل بر اپوخه و تحویل استعلایی بردباری زیادی نشان نمی‌دادند.

البته، این پرسش منحصر به فلسفه نیست که آیا یک پژوهش و تحلیل مناسب

-
1. the things themselves
 2. subjectivity
 3. pure and unobscured intuition of essences
 4. eidetic

پدیدارشناختی محقق را ملزم به اجرای اپوخه و تحویل می سازند. می توان بحث مشابهی را در پدیدارشناسی کاربردی یافت، به ویژه در تحقیقات کیفی. در حالی که تحلیل پدیدارشناختی تفسیری جاناناتان اسمیت به اپوخه و تحویل متوسل نمی شود، ماکس ون مانن اصرار دارد که روش اساسی تحلیل پدیدارشناختی مشتمل بر اپوخه و تحویل است، (2017, 820, 1962, cf. 2018) که او بعدا به طرز معما گونه‌ای اپوخه را همچون گشایش و تحویل را چنان منحل کردن توصیف می کند. (2017, 822)

با این حال، مداوم ترین ارجاع به اپوخه و تحویل را می توان در (آثار) آمدنو جورجی سراغ گرفت، کسی که سالیان متوالی تاکید ورزیده است، هر گونه تطبیق سازی روش پدیدارشناختی بر علوم انسانی ضرورتا می طلبد که محقق " تمام نظریه‌های گذشته یا دانش خود در باره پدیده را در پرانتز^۱ بگذارد یا رها سازد" و از تصدیق وجودی پدیده امتناع ورزد. (Giorgi 1994, 206) آن گونه که جورجی توضیح می دهد، ضروری است محقق مفروض بگیرد که:

«رویکرد تحویل پدیدارشناختی بدان معناست که محقق هرکجا ابژه^۲ یا وضعیت امور^۳ به او ارائه شد، از تلقی آن چونان موجود امتناع ورزد. محقق در عین اینکه آنچه را به او داده می شود، ملاحظه می کند اما آن را همچون چیزی فرض می کند که در آگاهی او پدیدار شده است و از بیان اینکه این دقیقا همان شیوه‌ای است که شیء خود را برای او پدیدار می سازد، خودداری می کند.» (Giorgi 2012, 4)

جورجی در دفاع از این موضع که تحقیق علمی نمی تواند مدعی جایگاه پدیدارشناختی

-
1. brackets
 2. object
 3. state of affairs

باشد مگر اینکه با گونه‌ی استفاده از تحویل استحکام یافته باشد، (Giorgi 2010, 18) تفاوت میان فلسفه و علم را تصدیق می‌کند. جورجی آن نوع تحویل پدیدارشناختی را که باید توسط روان‌شناسان به کار گرفته شود، تحویل پدیدارشناختی روانی^۱ می‌خواند، (Giorgi 2012, 5) و نه تحویل پدیدارشناختی استعلایی^۲ که بر آگاهی بما هو آگاهی متمرکز است به جای اینکه بر آگاهی انسان تمرکز داشته باشد. در ادامه، تمرکز من روی این ادعاها خواهد بود، و بر ادعای کسانی متمرکز می‌شوم که در صدد اعمال پدیدارشناسی کاربردی هستند، یعنی کسانی که سعی دارند، ایده‌های پدیدارشناختی را در سیاق غیر فلسفی به کار گیرند. اگر قرار است کارشان به مثابه امر پدیدارشناختی توصیف گردد، می‌بایست به کاربست اپوخه و تحویل اهتمام ورزند.

تحویل پدیدارشناختی استعلایی

این دیدگاه که چیزی به نام تحویل پدیدارشناختی روان‌شناختی (روان‌شناختی-پدیدارشناختی) وجود دارد، در ابتدا عجیب به نظر می‌رسد. هوسرل در تلاش برای برجسته‌سازی ماهیت فلسفی متمایز پدیدارشناسی و به منظور آشکارسازی این مساله که چگونه پدیدارشناسی دقیقاً گونه‌ی روان‌شناسی توصیفی نیست، علیرغم اینکه خودش به سرعت از تصمیمش برای استفاده از این عنوان برای پروژه خود در پژوهش‌های منطقی نادم می‌شود، چرا به گونه صریح اپوخه و تحویل را مطرح نمی‌کند؟ براساس دیدگاه هوسرل تا زمانی که ما به سادگی و بدون مساله آفرینی در رویکرد طبیعی^۳ زیست می‌کنیم، برای بازخوانی سریع مباحث او، تعدادی از مسائل اساسی معرفتی و متافیزیکی

-
1. psychological phenomenological reduction
 2. transcendental-phenomenological reduction
 3. natural attitude

را نمی‌توان به شیوه کاملاً رادیکال مورد کاوش و پژوهش قرار داد. ما در رویکرد طبیعی به سادگی بدیهی می‌انگاریم، جهانی که در تجربه^۱ با آن مواجهه پیدا می‌کنیم، به گونه مستقل از ما وجود دارد. اگر بخواهیم فلسفه را جدی بگیریم، برای هوسرل این رئالیسم اساسی و طبیعی نمی‌تواند به سادگی پیش‌انگاشته باشد. بلکه این رویکرد باید به گونه انتقادی مورد بررسی قرار گیرد. اما به منظور انجام این کار، ابتدا باید از غوطه‌ور شدن سادلوحانه و بررسی نشده در جهان یک گام به عقب برگردیم و باور غیر ارادی خود به وجود جهانی مستقل از ذهن را تعلیق کنیم. به بیان روشن‌تر، هوسرل از چگونگی سامان‌دهی اپوخه و تعلیق این‌تر عمومی که مشخصاً به رویکرد طبیعی تعلق دارد، سخن می‌گوید. (Husserl 1982, 61) با اجرای اپوخه، از طریق نخستین در پرائترگذاری یا تعلیق باور ضمنی خود به وجود مطلق جهان، با فرض اینکه به سادگی واقعیت را همچون نقطه عزیمت بی‌چون و چرا نپذیریم، التفات به اینکه چگونه و به چه عنوان ابژه‌های عینی به ما داده شده‌اند را آغاز می‌کنیم. اما ما همچنین در انجام این کار، در تجزیه و تحلیل اینکه چگونه و به چه عنوان هر ابژه‌ای خود را برای ما آشکار می‌سازد، موفق به کشف کنش‌های التفاتی^۲ و ساختارهای تجربی می‌شویم که هر ابژه آشکارشونده‌ی ضرورتاً در ارتباط با آن باید فهم شود.

ما پی خواهیم برد که واقعیت همیشه از یک چشم‌انداز^۳ یا چشم‌انداز دیگر آشکار و آزموده می‌شود و از این طریق نیز به دستاوردها و همکاری‌های سوپراکتیو خود ارج می‌گذاریم و به حیث‌التفاتی‌ای که به منظور آشکارسازی اشیاء جهان با همان نحوه تحقق‌شان و همان اعتبار و معنایی که دارند، ایفای نقش می‌کند. وقتی هوسرل از تحویل

-
1. experience
 2. intentional
 3. perspective

استعلایی سخن می‌گوید، آنچه در ذهن او است، دقیقا تجزیه و تحلیل سیستماتیک پیوند میان سوژکتیویته و جهان است. این تحلیلی است که از عرصه طبیعی به بنیاد استعلایی آن باز می‌گردد. (Husserl, 1960, 21). بنابراین، اپوخه و تحویل هر دو می‌توانند به مثابه عناصری در تفکر فلسفی دیده شوند که هدفشان آزاد کردن ما از دگماتیسم^۱ طبیعی و آگاه ساختن ما از دستاوردهای تقویمی^۲ خود ما است؛ ما را ملتفت می‌سازد که اصولا آگاهی، عقل، حقیقت و هستی تا چه اندازه به هم پیوسته‌اند. (Husserl, 1982, 340).

بدین ترتیب، مطابق دیدگاه هوسرل، سرانجام، ما به عنوان پدیدارشناسان قادر خواهیم بود مهم‌ترین، اگر نگوئیم تنها، دغدغه‌ی خود را جامه عمل بپوشانیم؛ یعنی (برای او) [پدیدارشناس] آشکارگی کلی وجود جهان (بزرگترین رمز و راز) را به پدیده فهم‌پذیر تبدیل کنیم. (Husserl, 1970, 180) اما اگر این تفسیر درستی از اپوخه و تحویل باشد، اگر هر دو به شدت به کارزار استعلایی هوسرل مرتبط باشند، و اگر هر دو برای تحقق تعلیق عمومی نگرش طبیعی ما معرفی شوند که امکان پرسش‌گری فلسفی رادیکال را فراهم می‌سازند و زمینه را برای ارزیابی عرصه‌ای مهیا می‌کنند که در آن عینیت یک فعالیت قوام بخش محسوب می‌شود، آیا این دیدگاه که آن‌ها به همان اندازه برای کاربرد غیر فلسفی ضروری هستند، یک خطای بنیادین نیست؟ بنابراین، وقتی هوسرل این گونه استدلال می‌کند، جورجی به طور صریح از کار خود هوسرل استفاده می‌کند. به گونه غیر منتظره، نقطه ارجاع او عمدتا تالیفات هوسرل در مورد روان‌شناسی پدیدارشناختی است.

روان‌شناسی پدیدارشناختی هوسرل

در سخنرانی‌ها و متونی مانند روان‌شناسی پدیدارشناختی از سال ۱۹۲۵، مقاله دایره

1. dogmatism

2. constitutive

المعارف بریتانیکا از سال ۱۹۲۷، سخنرانی‌های آمستردام از سال ۱۹۲۸ و بحران علوم اروپایی^۱ و پدیدارشناسی استعلایی از سال ۱۹۳۶، هوسرل اصرار داشت که تحلیل‌های پدیدارشناختی او قادر به ایجاد اساس روشن و محکم برای روان‌شناسی است. این امر به ویژه زمانی صادق است که روان‌شناسی با واقعیت خود به عنوان یک علم آگاهی، مواجه شود، نه صرفاً- آن‌گونه که رفتارگرایان مانند واتسون ادعا می‌کنند - (به عنوان) "یک شاخه آزمایشگاهی کاملاً عینی از علوم طبیعی" که "هدف نظری آن پیش‌بینی و کنترل رفتار است." (Watson, 1913, 158). برای اینکه روان‌شناسی چونان یک علم دقیق^۲ بسط یابد، به درک درستی از زندگی تجربی نیاز دارد. و این دقیقاً همان چیزی است که پدیدارشناسی می‌تواند ارائه دهد. پدیدارشناسی ما را به خود پدیده‌های تجربی ارجاع می‌دهد، نه اینکه فقط به حدس و گمان و ارائه نظریه‌هایی درباره ماهیت آن‌ها بسنده کند. افزون بر این، پدیدارشناسی قادر است به شفاف‌سازی^۳ بنیادین مفاهیم اساسی روان‌شناسی (توجه، قصد، ادراک، محتوا و غیره) مدد رساند. هوسرل به گونه ویژه‌ای استدلال می‌کند که اولین گام در یک روان‌شناسی علمی دقیق، ارائه توصیفات دقیق از موضوع آن است. آن‌گونه که هوسرل در بحران استدلال می‌کند، اگر قرار باشد روان‌شناسی ساختارهای التفاتی آگاهی را توصیف کند، باید از روش معینی بهره ببرد؛ باید از اعتبار اپوخه کلی استفاده کند و آنچه را او تحویل روان‌شناختی - پدیدارشناختی می‌نامد، اجرا کند. (Husserl, 1970, 239) جان کلام، روان‌شناسی برای تمرکز روی آگاهی التفاتی در خلوص ذاتی‌اش باید اپوخه و تحویل روان‌شناختی را به کار گیرد

-
1. Crisis of European Sciences
 2. rigorous
 3. Clarification

(Husserl, 1970, 244). ادعاهایی مانند این توسط هوسرل در سخنرانی‌های قبلی‌اش نیز تکرار شده‌اند. در مقاله‌ی «دائرة المعارف بریتانیکا»، هوسرل از این واقعیت سخن می‌گوید که روان‌شناسی اصیل، روان‌شناسی‌ای که به دنبال شکار جوهر ذهن است، ضرورتاً باید نسخه‌ای از تحویل و اپوخه را استفاده کند (Husserl, 1997, 91). بعضاً هوسرل حتی از اپوخه و تحویل مورد نظر به عنوان نوعی در پرائنترگذاری سخن می‌گوید که شامل گزاره‌های متعالی می‌شود، و استدلال می‌کند، به مثابه نتیجه اعمال این در پرائنترگذاری، پدیدارشناس در موقعیتی قرار خواهد گرفت که حیث‌التفاتی^۱ ذات کنش ذهنی را کشف کند؛ حیث‌التفاتی‌ای که حتی در صورت فقدان ابژه عیناً حفظ می‌شود. (Husserl, 1997, 91, 246). هوسرل همچنین در مورد چگونگی تعلیق پیش‌داوری‌های^۲ نظری ناشی از سایر رشته‌های علمی، توسط روانشناس پدیدارشناختی سخن می‌گوید تا او بتواند روی آنچه داده شده است تمرکز نماید و هدفش به دست آوردن بینش‌هایی در خصوص پیوستگی بنیادین میان کنش و ابژه است. (Husserl 1997, 218–219, 223, 230).

به نظر می‌رسد قطعاتی مانند این موضع جورجی را بسیار تقویت می‌کنند. اما اجازه دهید نگاهی دقیق‌تر به استدلال‌های هوسرل بیندازیم. همانطور که خواهیم دید، هوسرل در متون خود دو خط استدلال کاملاً متفاوت را پی‌گیری می‌کند. از سویی، وقتی هوسرل از این مساله سخن می‌گوید که روان‌شناسی به منظور دست یافتن به موضوع خود چگونه به اجرای اپوخه و تحویل ضرورت پیدامی‌کند، او به گونه غیر منتظره این مساله را به نحوه استفاده فیزیکدان از اپوخه برای رسیدن به موضوع مورد بحث خود تشبیه می‌کند. هر علمی اگر بخواهد روی عنوان دقیق خود تمرکز نماید، باید مسائل اضافی را در پرائنتر

1. intentionality

2. prejudices

بگذارد. لازم است هر علمی پدیده‌های غیر مرتبط با عنوان مورد نظر را از بازی خارج سازد. درست همان‌گونه که فیزیکدانان برای مطالعه جسمی تجرید شده از هر امر دیگر، باید اپوخه‌ی کلی را اعمال کنند، روان‌شناس نیز به منظور تمرکز روی حوزه روانی می‌بایست «نگرش انتزاعی»^۱ مشابه را اتخاذ کند. (Husserl 1970, 230-231, 239) ملاحظه‌ای از گونه مشابه در مقاله دائرة المعارف بریتانیکا رویت می‌شود که در آن جا هوسرل بیان می‌کند، موضوع روان‌شناسی وجود روان‌شناختی حقیقت حیوانی است. حقایق حیوانی از دو سطح تشکیل شده‌اند، سطح نخست حقیقت مکانی-زمانی فیزیکی است، سطح دوم حقیقت ذهنی است. به همین جهت، حقایق حیوانی به انواع مختلف تحقیق تن می‌دهند. آن‌ها به رویکرد^۲ "به طور سیستماتیک انتزاعی" (abstraktive Erfahrungseinstellung) تن می‌دهند که تنها بر امر صرفاً ممتد (res extensa) در آن‌ها متمرکز شود. هوسرل از این تمرکز به عنوان "تحویل به امر صرفاً فیزیکی" یاد می‌کند. افزون بر این، آن‌ها همچنین "رویکرد انتزاعی تمرکز یافته به گونه متفاوت" را اجازه می‌دهند که برای ما امکان تمرکز بر "امر روانی در خلوص و ضرورت حقیقی‌اش" را فراهم می‌سازد. (Husserl 1997, 87) به دیگر سخن، دقیقاً همان‌طور که کالبدشناسی فیزیکی حیوانات و انسان‌ها را با تمرکز روش‌شناختی سیستماتیک بر یک بُعد از وجود آن‌ها، بُعد ارگانیک زنده، بررسی خواهد کرد، روان‌شناسی ناب نیز با تمرکز سیستماتیک مشابهی بر بُعد دیگری آن‌ها، بُعد کاملاً روانی، آنان را بررسی خواهد کرد. (Husserl 1997, 127) برای روان‌شناس «تحویل پدیدارشناختی - روان‌شناختی سیستماتیک، همراه با اعمال اپوخه نسبت به جهان عینی، صرفاً وسیله‌ای برای تحویل روان^۲ انسان و حیوان به جوهر محض و ذات مخصوص خودش است.»

1. abstractive attitude

2. psyche

(Husserl 1997, 128)

اگر این دیدگاه‌ها را واقعی تلقی شوند، اپوخه و تحویل روان‌شناختی تقریباً فاقد هر گونه شباهت به آن چیزی است که معمولاً در نظریه‌پردازی پدیدارشناختی در مورد اپوخه و تحویل پدیدارشناختی برداشت می‌شود. هدف اپوخه و تحویل پدیدارشناختی نادیده‌انگاری یا حذف چیزی از فرایند بررسی نیست، بلکه با تعلیق یا خنثی‌سازی رویکرد خاص نسبت به واقعیت مطمئناً آن رویکرد را بهتر درک می‌کنیم و باید قدر دان فرایندهای باشیم که در گام نخست آن را امکان‌پذیر ساخته‌اند. تصادفی نیست که هوسرل گاهی اعمال اپوخه را با گذار از زندگی دو بعدی^۱ به زندگی سه بعدی^۲ مقایسه می‌کند.

(Husserl 1970, 118) همان‌گونه که در بحران می‌نویسد:

«به ویژه و مهم‌تر از همه باید نشان داده شود که از طریق اپوخه یک راه جدید تجربه، اندیشه و نظریه‌پردازی برای فیلسوف باز می‌شود؛ در اینجا، در موقعیتی بالاتر از هستی طبیعی خود و بالاتر از جهان طبیعی، او هیچ چیزی از هستی و حقایق عینی آن‌ها را فروگذار نمی‌کند.» (Husserl, 1970, 152)

بنابراین، جای تعجب نیست که هوسرل استدلال می‌کند تحویل و اپوخه روانشناختی - پدیدارشناختی غیر اصیل و غیر واقعی هستند (Husserl 1997, 128). اکنون برای هوسرل دلایل نسبتاً واضحی وجود دارد که چنین داوری کند. روان‌شناسی ناب، یا روان‌شناسی توصیفی ناب، یا روان‌شناسی پدیدارشناختی (مفاهیم مختلف همسو) همه علوم جهانی پوزیتو هستند که به طور مستقیم درون رویکرد طبیعی قرار دارند. حتی اگر روان‌شناس پدیدارشناختی قرار است گونه اپوخه نسبت به جهان اعمال کند، حتی اگر

1. two-dimensional

2. threedimensional

او از هر گونه گزاره‌های وجودی امتناع ورزد، زندگی التفاتی که او می‌پژوهد و پدیده‌های روانی که او توصیف‌شان می‌کند، حقایق جهانی باقی می‌مانند، چون به حیوانات و انسان‌هایی تعلق دارند که در جهانی از پیش موجود و داده شده زندگی می‌کنند (Husserl 1997, 128). تا این جا، روان‌شناس پدیدارشناختی دقیقاً یک فیلسوف نیست، بلکه دانشمند پوزیتوی هست که پرسش‌های اساسی معینی را بی‌پاسخ رها می‌کند. البته، دقیقاً به همین دلیل اپوخه و تحویل روان‌شناختی - پدیدارشناختی باید به وضوح از هم‌تایان پدیدارشناختی - استعلایی خود تفکیک شوند.

اما همین جا دومین خط درهم‌تنیده استدلال هوسرل نمایان می‌شود. در برخی موارد، هوسرل از این سخن می‌گوید که چگونه تحویل روان‌شناختی اولین گام مقدماتی است، افزون بر آن، چگونه می‌توان تحویل استعلایی را گام بعدی پالایش‌گر در نظر گرفت (Husserl 1997, 172)، موردی که الزاماً توسط عملیاتی‌سازی رادیکال پروژه روان‌شناسی توصیفی تهییج خواهد شد. همانطور که هوسرل می‌افزاید، ممکن است فردی بدون هر گونه علاقه‌ای به فلسفه استعلایی شروع کند و فقط دغدغه‌ی تاسیس روان‌شناسی علمی دقیق را داشته باشد. اگر این تعهد به شیوه رادیکال دنبال شود، و اگر ساختارهای آگاهی با دقت و صحت کافی مورد بررسی قرار گیرند، سرانجام لازم خواهد بود که گام کامل را بردارد و یک چرخش استعلایی را انجام دهد، در نتیجه به پدیدارشناسی استعلایی برسد. بعضاً، هوسرل به گونه صریح مزایای اولیه روی آوردن به پدیدارشناسی استعلایی، یعنی از طریق روان‌شناسی پدیدارشناختی، را مورد تأکید قرار می‌دهد (Husserl 1997, 174, 251).

به زودی به این جهت‌گیری باز خواهیم گشت، اما فعلاً فهم این مساله حقیقتاً مهم است که احتمالاً دلایلی وجود دارد که اپوخه و تحویل روان‌شناختی - پدیدارشناختی را

بیشتر مطابق اپوخه و تحویل پدیدارشناختی صحیح و اصیل ملاحظه کنیم تا اینکه مثلاً براساس اپوخه و تحویلی که توسط فیزیکدان یا ریاضیدان اعمال شده‌اند. اما برای پیوستگی نزدیک هزینه بالایی باید پرداخت. هوسرل در بحران چنین می‌نویسد:

« بنابراین، ما می‌فهمیم که در واقع، میان روان‌شناسی و فلسفه استعلایی گونه اتحاد درونی ناگسستگی وجود دارد. دقیقاً از همین چشم‌انداز نیز قادریم پیش‌بینی کنیم، باید راهی وجود داشته باشد که به موجب آن روان‌شناسی کاریست یافته به گونه انضمامی بتواند به فلسفه استعلایی بانجامد. " (Husserl, 1970, 206).

از این رو، فکر می‌کنم با شگفتی می‌بینیم که در بسط محض ایده روان‌شناسی توصیفی ناب که به دنبال به بیان در آوردن آن چیزی است که اساساً به روح تعلق دارد، به گونه ضروری گذر از اپوخه و تحویل پدیدارشناختی-روان‌شناختی به استعلایی رخ می‌دهد (Husserl, 1970, 256). سرانجام، اپوخه و تحویل پدیدارشناختی-روان‌شناختی میان علم طبیعت‌گرایانه^۱ و پدیدارشناسی استعلایی هیچ اساس میانی مستحکم ایجاد نمی‌کند. به همین دلیل هوسرل در نهایت استدلال می‌کند که چیزی به نام روان‌شناسی ناب غیر-استعلایی وجود ندارد و بررسی پدیدارشناسی استعلایی و روان‌شناسی به گونه جداگانه امر بی‌فایده است. هوسرل در تاملات دکارتی^۲ می‌نویسد، روان‌شناسی تا آنجا که مطالعه آگاهی است، در بردارنده یک بعد استعلایی است و بنابراین، سرانجام بخشی از فلسفه استعلایی است. (Husserl, 1960, 147) هوسرل در بحران می‌نویسد " روان‌شناسی محض فی حد نفسه به عنوان علم سوپژکتیویته استعلایی با فلسفه استعلایی اینهمان است " (1970, 258). و اینکه " روان‌شناسی محض هست و می‌تواند چیزی جز آنچه نباشد که قبلاً از

1. naturalistic science

2. Cartesian Meditations

نقطه نظر فلسفی به عنوان فلسفه بنیاد یافته‌ی مطلق دنبال می‌شد، که آن هم فقط می‌تواند به عنوان فلسفه استعلایی پدیدارشناختی خودش را تحقق بخشد.» (1970, 259). تا اینجا هر دو استراتژی استدلالی که توسط هوسرل دنبال شده‌اند، این موضوع را که آیا اپوخه و تحویل حقیقتا برای روان‌شناسی پدیدارشناختی ضروری هستند، کاملاً پرسش برانگیز رها می‌کنند. براساس خوانش نخست، اپوخه و تحویل روان‌شناختی، به جز بخشی از همین نام، وجه اشتراک کمی با اپوخه و تحویل پدیدارشناختی دارند. بر بنیاد خوانش دوم، آها وجه اشتراک قابل توجهی دارند اما در نهایت نفس همین واقعیت استقلال روان‌شناسی پدیدارشناختی را تضعیف می‌کند، که اگر به صورت مداوم تعقیب و بسط داده شود ضرورتاً به پدیدارشناسی استعلایی صیوررت خواهد یافت. به بیان دیگر، چیزی ذاتاً خود تضعیف‌کننده در این طرح وجود دارد که روان‌شناسی پدیدارشناختی که به مثابه یک روش تحقیق متمایز کیفی از روان‌شناسی طبیعت‌گرایانه و پدیدارشناسی استعلایی هر دو متفاوت است، باید گام‌های را بردارد، چنانچه به درستی انجام شوند، منجر به استحاله آن در پدیدارشناسی استعلایی خواهد شد.

پالایش^۱ استعلایی

با این حال، در چند مورد، هوسرل خود راه بیرون رفت از این بن بست را ارائه می‌کند. به عنوان مثال، هوسرل در اواخر بحران می‌نویسد که روان‌شناس پدیدارشناختی ممکن است بعد از کاربست چرخش استعلایی، به رویکرد طبیعی بازگردد و ممکن است، در گام بعدی به روان‌شناسی پوزیتیو که به گونه استعلایی کاربست یافته یا غنامند شده است، بپردازد. (Husserl, 1970, 258) ایده‌ای مشابه را می‌توان در سخنرانی‌های آمستردام پیدا کرد، جایی که هوسرل استدلال می‌کند، فردی که ابتدا بنیاد استعلایی محکم تاسیس

1. purification

نماید، می‌تواند بار دیگر به رویکرد طبیعی منتقل شود و بدین‌سان، هر چیزی را که همچون ساختارهای روان‌شناختی به گونه استعلایی ایجاد شده‌اند، باز تفسیر کند. (Husserl 1997, 248) دیویدسون و کازگرو این پیشنهادات هوسرل را در مقاله‌ی استنباطی از ۱۹۱۹ برجسته کردند و سعی در بسط بیشترش داشته‌اند. آنگونه که آن‌ها مورد مذاقه قرار می‌دهند، اگر از هوسرل پیروی کنیم، باید التفات داشته باشیم که روان‌شناسی پدیدارشناختی، سرانجام باید درون چارچوب فلسفه استعلایی استقرار پیدا کند. روان‌شناسی به مثابه یک رشته به گونه رادیکال اصلاح شده و به نحو بنیادی بازسازی شده که سادگی استعلایی‌اش را دور ریخته است، باید بر اساس شفافیت استعلایی بنیادی تاسیس گردد. (Davidson and Cosgrove, 1991, 88) تفاوت اصلی میان خود روان‌شناسی و پدیدارشناسی استعلایی به سادگی اینست که روان‌شناسی استعلایی در قلمرو استعلایی باقی نمی‌ماند، بلکه به عرصه‌ی قوام یافته عادی باز می‌گردد (Davidson and Cosgrove, 1991, 88). اما روان‌شناسی‌ای که بعد از تحویل استعلایی ظهور می‌کند، از روان‌شناسی‌ای که قبل از آن سامان دهی شده است، چگونه متمایز می‌گردد؟ معادل چه نوع روان‌شناسی خواهد بود؟ هنگام تشریح مفصل این روان‌شناسی به لحاظ استعلایی پالایش شده، چگونه به موضوع اصلی خود نزدیک می‌شود. دیویدسون و کازگرو استدلال می‌کنند که این روان‌شناسی به رابطه التفاتی / انگیزه‌ای^۱ میان شخص و جهان علاقه‌مند است و با اول شخصی و روایت‌های سوژکتیو از تجربه‌های مربوطه آغاز می‌کند. در مقایسه با سایر رویکردهای که ممکن است چنین علاقه‌ای نشان دهند اما فقط به منظور تسلط بیشتر بر ابژه‌ی توضیح که سپس باید به گونه علی با استناد به مکانیسم‌های بنیادی مختلف توضیح داده شود، روان‌شناسی پدیدارشناختی متفاوت عمل می‌کند. روان‌شناسی پدیدارشناختی

این چارچوب طبیعت‌گرایانه را که مطابق آن تجربه‌ها، ابژه‌های طبیعی نشات گرفته از علل طبیعی هستند، رد می‌کند و در عوض تمرکز انحصاری روی سوژه روان‌شناختی و تجربه‌های زیست-جهانش^۱ را حفظ می‌کند. (Davidson and Cosgrove, 1991, 92) همانطور که آن‌ها می‌نویسند، «در بدل تلاش برای توضیح تجربه سوژه بر اساس علل بنیادی، ما سعی داریم معنا و ساختار آن را از چشم انداز سوژه^۲ آن گونه که توسط او زیسته شده است، تحلیل کنیم.» (Davidson and Cosgrove, 1991, 93) از نظر دیویدسون و کازگرو، روان‌شناسی پدیدارشناختی پالایش شده به لحاظ استعلایی، در نتیجه روان‌شناسی‌ای است که معانی و ساختارهای تجربه‌های سوژه را به مثابه امر برخاسته از فعالیت تقویمی مداوم خود سوژه می‌بیند، به جای اینکه صرفاً اثرات علل طبیعی باشند. آن‌ها همچنین استدلال می‌کنند که روان‌شناس پدیدارشناختی به مثابه نتیجه‌ی عبور اولیه‌اش از تحویل استعلایی، قادر است "رویکرد طبیعی" تجربه روزمره در زیست جهان را به نفع "نگرش شخصی"^۳ علم انسانی کنار بگذارد. (Davidson and Cosgrove, 1991, 93)

هرچند، این فرمایش اخیر باید ما را به درنگ وادارد. آیا واقعا ما در راستای دستیابی به رویکرد شخصی به اجرای تحویل استعلایی ضرورت داریم؟ و آیا واقعا مورد دوم مستلزم عزیمت از رویکرد طبیعی است؟ هر دو ادعا گونه‌ی آشفتگی بنیادین را آشکار می‌سازند. رویکرد شخصی (یا شخص‌گرا)^۴ در برابر رویکرد طبیعی نیست، بلکه در مقابل رویکرد طبیعت‌گرایانه است. برای هوسرل، رویکرد اخیر دگردیسی نظری رویکرد شخص‌گرا است که همان رویکردی است که به گونه عادی در آن زیست می‌کنیم،

-
1. life-world
 2. subject
 3. personal attitude
 4. personalistic

رویکرد زندگی هر روزه ما. (Husserl, 1989, 240, 252) خلاصه، نه تنها رویکرد شخصی به طور محکم درون رویکرد طبیعی استقرار یافته است، بلکه همچنین رویکرد شخصی همان رویکردی است که نقطه عزیمت ما است، به جای اینکه چیزی باشد که ما برای رسیدن به فرایند فلسفی پیچیده به آن ضرورت داشته باشیم. اما اگر روان‌شناسی پدیدارشناختی برای باقی ماندن در رویکرد شخصی لازم نیست به گونه استعلایی پالایش شود، پس به طور کلی محتاج تحویل واپوخه پدیدارشناختی خواهد بود؟ همان‌گونه که مشاهده کردیم، دیویدسون و کزگرو استدلال می‌کنند که روان‌شناس پدیدارشناختی باید تمرکز انحصاری روی تجربه‌های سوژه را حفظ کند و تحلیل معانی آن‌ها از همان چشم انداز شخصی دنبال نمایند، اما این دوباره همان چیزی نیست که محققان کیفی معمولاً به در صدد انجامش هستند؟ آیا آن‌ها تجربه انسانی را، در مجموع، موضوع ارزشمندی برای تبیین گسترده خود مدنظر ندارند؟ آیا آن‌ها معمولاً نمی‌کوشند ادعاهای تجربی و نگرانی‌های سوژه‌های مشارکت‌کننده را جدی تلقی کنند؟ و آیا آن‌ها بدون اینکه با کاربریست تحویل و اپوخه پدیدارشناختی دچار دردسر شوند، برای انجام آن به خوبی برنامه‌ریزی نمی‌کنند؟ این دقیقاً همان چیزی است که مورلی در مقاله‌ای در سال ۲۰۱۰ آن را رد می‌کند. اصولاً مورلی با تحلیل دیویدسون و کازگرو موافق است و استدلال می‌کند که روان‌شناس پدیدارشناختی باید ابتدا تحویل استعلایی را اعمال کند و قبل از اینکه او بتواند به قلمرو روان‌شناختی بازگردد و تحویل روان‌شناختی را اعمال کند، به رویکرد استعلایی فراتاملی^۱ دست پیدا کند. (Morley 2010, 228-229) اما مورلی همچنین این مورد را مطرح می‌سازد، مگر اینکه محقق کیفی دریابد که ابژکتیویته^۲ چیزی است که توسط ما حفظ می‌شود و اگر او خودش را از این باور محکم و ریشه‌دار ژرف که جهان

1. hyperreflective

2. objectivity

به گونه مستقل از آگاهی ما از آن وجود دارد، آزاد نسازد، قادر به حفظ تعهد خود به تحقیق کیفی نخواهد بود، بلکه به پارادایم طبیعت‌گرایانه جریان اصلی با تمرکز آن بر تبیین‌ها و اندازه‌گیری‌های کمی فرو خواهد افتاد. (Morley, 2010, 223-224)

اگر این ارزیابی درست می‌بود، به گونه آشکار از موضع و رویکرد بنیادین جروجی حمایت می‌کرد. اما آیا این واقعا درست است که شما نمیتواند تحقیق کیفی را سازمان دهی نمایید مگر اینکه ابتدا پالایش استعلایی را پشت سر گذاشته باشید و مگر اینکه تحقیق شما به گونه مداوم توسط چارچوب فلسفی - استعلایی پشتیبانی شود؟ حدس می‌زنم، اکثر محققان کیفی با این نظر مخالفت خواهند کرد و به سادگی با انجام تحقیقات خود بدون احساس هر گونه اجباری برای خواندن هوسرل ادامه خواهند داد. و در مورد کسانی که میخواهند تحقیق پدیدارشناختی انجام دهند چه؟ آیا منطقی است که اصرار کنیم، هرکسی که مایل به انجام تحقیق پدیدارشناختی کاربردی است، هرکسی که مایل است پدیدارشناسی را در تحقیق آموزشی^۱، روانشناسی تجربی^۲، تحقیقات پرستاری^۳، علوم ورزشی^۴، انسان شناسی، جامعه شناسی، مطالعات ادبی^۵ و غیره استفاده کند، باید نخست یاد بگیرند که گزاره عام و پیشفرض‌های فلسفی عمیق‌ریشه‌دار گوناگون در مورد جایگاه استقلال ذهنی جهان را تعلق کنند و "در برابر وضع هر اثره یا وضعیت اموری حاضر چونان امر موجود مقاومت کند"^۴ (Giorgi 2012, 4)؟ اگر متخصصان مراقبت‌های بهداشتی^۶ مایل به استفاده از ایده‌های پدیدارشناختی در عمل بالینی خود هستند، آیا آنها

-
1. educational research
 2. experimental psychology
 3. nursing research
 4. sports science
 5. literary studies
 6. health care professionals

از بکارگیری مفاهیمی مانند زیست جهان، حیث التفاتی، همدلی^۱، تجربه پیشا تاملی^۲، و بدن زیسته^۳، به منظور فهم اینکه چگونه ابعاد مختلف وجود انسان در آسیب شناسی، بیماری یا شرایط دشوار زندگی تحت تأثیر قرار می‌گیرند، منع شده‌اند، مگر اینکه ابتدا بر پیچیدگی‌های نظری اپوخه و تحویل فایق آیند؟ به نظر من نه تنها چنین ادعایی بدون توجه نظری است، بلکه مطمئناً کاملاً زیان‌بخش نیز است. به جای اینکه به محققان کیفی اجازه دهد با خود پدیده‌ها مواجه شوند، آنها را گمراه می‌کند و باعث می‌شود که آنها در فرا تاملات روش‌شناختی^۴ خفه شوند و حجم عظیمی از آثار را تولید کنند که در آن طرفداران و مخالفان هر دو با این مفاهیم فنی و دشوار دست و پنجه نرم نمایند و معمولاً هر دو دچار بدفهمی می‌شوند.

به عنوان چند نمونه، نخست تفسیرهای لنگدريج و پیلی را در نظر بگیرید. در حالی که لنگدريج مدعی است که هوسرل از طریق فرآیند در پرائتزگزارای خود سعی نموده تا "از همبستگی نوتیک-نوئماتیک^۵ فرارود و از "منظر چشم خدا" بر تجربه بنگرد (Langdrige 2008, 1129). پیلی می‌نویسد که هوسرل تلاش کرده است از طریق تحویل پدیدارشناختی از "تجربه به (قلمرو آگاهی محض) بگریزد" (Paley 2013, 148) هر فردی آشنا با کار هوسرل خواهد دانست که هر دو تفسیر سوء تعبیر است. دیدگاه ون دورسن را به عنوان خوانش همواتر در نظر بگیرید که در مقاله‌ای از سال ۲۰۱۵ استدلال می‌کند، هوسرل سه تحویل جداگانه را به کار بسته است (van Deursen, 2015, 60): تحویل پدیدارشناختی، تحویل آیدتیک و تحویل استعلایی. مطابق دیدگاه ون دورسن، در حالی که اولی بر

-
1. empathy
 2. pre-reflective experience
 3. lived body
 4. methodological metareflections
 5. noetic-noematic

دلهره‌ها و فرآیندهای آگاهی متمرکز است و دومی بر نوئیماتا و ابژه‌های آگاهی تمرکز دارد، التفات تحویل استعلایی بر سوژه آگاهی و طبیعت آگو است. (van Deursen, 2015, 60-65) نگرانی ون دورسن برای استفاده از پدیدارشناسی در عمل درمانی بسیار زیاد است و ممکن است که این شیوه بحث کردن از رویه پدیدارشناختی در زمینه درمانی ارزشمند باشد. هرچند، آنچه کاملاً مسلم است، اینست که توصیف ون دورسن هیچ گونه اساسی در نوشته‌های هوسرل ندارد. نه تنها هوسرل تحویل استعلایی و پدیدارشناختی را تمایز نمی‌بخشد (بنگرید به یادداشت ۱، بالا) بلکه مهم‌تر از آن، حتی تلقین می‌کند که تحویل پدیدارشناختی فقط روی دلهره‌ها متمرکز می‌گردد و نه نوئیماتا؛ ادعا می‌کند که تحویل استعلایی تنها بر سوژه و آگو متمرکز است و نه بر دلهره‌ها و نوئیماتا؛ و اصرار می‌ورزد که تحویل آیدتیک صرفاً به قصد آشکارسازی ویژگی‌های ثابت و ذاتی ابژه‌های آگاهی است و نه کنش‌های آگاهی، تماماً ادعای هستند که به گونه بنیادین از تایید و تمجید همبستگی‌گرایی هوسرل ناتوان است، این واقعیت که هدف تحلیل پدیدارشناختی او هرگز این نیست که ابژه یا سوژه، یا جهان و یا ذهن را بکاود، بلکه می‌خواهد تلاقی، ارتباط متقابل، یا همبستگی آن‌ها را پژوهش نماید. (Zahavi, 2017) ارجاع به تحویل آیدتیک فقط مسائل را پیچیده‌تر می‌سازد. سرانجام، به عنوان نمونه نه تنها استدلال کرده است که اگر می‌خواهیم ساختار ذاتی پدیده‌ها را دریابیم، ما نیازمند در پراگماتیک قرار دادن جهان طبیعی هستیم (Finlay, 2008, 2, 4) بلکه همچنین تحویل آیدتیک را چونان آخرین و گام نهایی روش پدیدارشناختی ارائه نموده است، گامی که مستلزم اجرای قبلی تحویل استعلایی است. (Finlay, 2008, 5, 7) اما دشوار است متوجه شویم چرا این باید درست باشد. تلاش برای تمایز ساختارهای ذاتی از آن‌هایی که خاص، تصادفی یا اتفاقی هستند برای مجاهدت‌های علمی بنیادین است. فیزیکدان، شیمیدان، زیست‌شناس و اقتصاددان همه به طرق مختلف

سعی در دستیابی به بینش‌های بنیادین دارند، بینش‌های که ویژگی‌های ذاتی^۱ را به جای ویژگی‌های تصادفی موضوع مورد پژوهش بدست می‌آورند. این فرض که آن‌ها فقط بعد از اعمال اپوخه و تحویل استعلایی می‌توانند چنین کنند، چندان منطقی نیست.

تمرکز توصیفی^۲

در این مرحله، ممکن است وسوسه انگیز باشد که به سادگی استراتژی استدلالی را تغییر دهیم. شاید بهترین استدلال برای اینکه چرا روان‌شناسان پدیدارشناختی یا هر کس دیگر که علاقه‌مند به کاربرد غیر فلسفی پدیدارشناسی است باید اپوخه و تحویل را به کار گیرند، در اثر خاص هوسرل در باب روان‌شناسی پدیدارشناختی و در ادعاهای اخیرش در خصوص روان‌شناسی و فلسفه استعلایی یافت نشود، بلکه در بعضی از نوشته‌های اولیه‌اش وجود داشته باشد. به عنوان مثال، مطابق یک روایت، تنها با اعمال اپوخه زندگی آگاه خود ما می‌تواند به موضوع مناسبی برای پژوهش تبدیل شود. مشغله طبیعی و عادی ما با جهان غیر روانی است. هنگامه زیستن در رویکرد طبیعی، ما به نحو گریزناپذیر مستغرق در و گرفتار با ابژه‌های و رخداد‌های این جهانی هستیم، درگیر با آنچه تجربه نامیده می‌شود. با اعمال اپوخه از طریق در پرائتر گذاشتن باور ضمنی مان به وجود جهان مستقل از ذهن، سرانجام، ما می‌توانیم التفات خود به سمت چگونگی تجربه را جهت‌گیری مجدد نماییم، در نتیجه، جنبه‌ها و ابعادی از حیات سوژکتیو خود را آشکار

سازیم که در حالت عادی اغماض می‌کنیم و نادیده می‌گیریم. (Petitmengin et al, 2018,2)

مطابق تفسیر دیگری، هدف از اپوخه تعلیق پیشفرض‌های نظری^۳ گوناگون ماست.

-
1. essential
 2. descriptive focus
 3. theoretical presuppositions

آنچه ما باید در پرائنز بگذاریم ایده‌های پیش‌داورانه^۱، عادات فکری^۲، پیش‌دآوری‌ها^۳ و پیش‌فرض‌های نظری ماست. با انجام این کار، با دورانداختن چمنندان نظری خودمان، می‌توانیم یک چرخش بدون پیش‌دآوری به سمت ابژه‌ها انجام دهیم و به منظور اجازه دادن به ابژه‌ها که خودشان را آن‌گونه که هستند، آشکار سازند، با یک ذهن باز در صحنه حاضر شویم (Finlay 2008, 1-2). فیملی همچنین از چگونگی رویکرد پدیدارشناختی (که درگیر اپوخه و تحویل است) سخن می‌گوید که به معنای گشودگی همدلانه به جهانی است که به ما امکان مواجهه با خود پدیده‌ها را اعطا می‌کند. (Finlay 2008, 29)

هر دو تفسیر کاملاً شایع هستند و می‌توان هر دو را برای حمایت از این ایده اخذ نمود که هر کس به پدیدارشناسی کاربردی علاقه دارد باید اپوخه و تحویل را اعمال نماید. اما هر دو تفسیر اشتباه است. این ادعا که ما در راستای التفات به تجربه‌های درونی خود به اپوخه نیاز داریم، اشتباه است، نه تنها با این پیشنهاد که رویکرد پدیدارشناختی باید درگیر چنین جهت‌گیری مجدد به سمت تجربه درونی باشد، بلکه همچنین با در نظر گرفتن اینکه چیزی شبیه اپوخه باید برای چنین جهت‌گیری مجدد ضرورت داشته باشد. این ادعا که به منظور در پرائنز نهادن هر گونه باورهای پیش‌داورانه، عقاید یا مفاهیم در باره پدیده‌های مورد تحقیق به اپوخه نیاز داریم نیز اشتباه است، زیرا این سهم خاص اپوخه (برای تعلیق تز عام رویکرد طبیعی) را با انکار عام‌تری از حدس و گمان و توضیح به نفع توصیف تلفیق می‌کند. اما اشتباه است که این دلمشغولی به توصیف (حتی توصیف دقیق حالت‌های روان‌شناختی) به مثابه چیزی دیده شود که به گونه خاص معرفی و

-
1. Preconceived ideas
 2. habits of thoughts
 3. our prejudices

استفاده از اپوخه و تحویل پدیدارشناختی را تجویز می‌کند. نه تنها برنتانو از قبل در کتاب «روان‌شناسی از دیدگاه تجربی» از نیاز به روان‌شناسی توصیفی و از نیاز به مطالعه دقیق تجربه درونی دفاع می‌کرد، بلکه وقتی هوسرل در پژوهش‌های منطقی نوشت: "ما مطلقاً نمی‌توانیم محتوا را بر کلمات صرف مبتنی سازیم... معانی‌ای که صرفاً از طریق شهودهای پرت، ناموثق، مغشوف الهام می‌شوند- کلاً اگر شهودی باشد- کافی نیستند: ما باید به «خود اشیا» برگردیم." (Husserl 2001, I/168)، او هنوز مفاهیم اپوخه و تحویل را خلق نکرده بود. و همانطور که قبلاً اشاره شد، بسیاری از پیروان اولیه هوسرل، کسانی که از اصرار هوسرل بر اهمیت التفات به اشیاء آن‌گونه که آن‌ها در تجربه رخ می‌دهند، الهام گرفته بودند، هیچ دلیلی برای پیروی از اصرار متعاقب هوسرل بر استفاده‌ی از اپوخه و تحویل نمی‌دیدند. قبل از آن در ۱۹۱۴ رایناخ، یکی از بااستعدادترین پیروان اولیه هوسرل، صحبت مقدماتی تاثیرگذاری تحت عنوان "پدیدارشناسی چیست؟" در کلاس سخنرانی وی ایراد کرد، رایناخ طبیعت رویکرد پدیدارشناختی را توضیح داد، اهمیت نزدیک‌تر شدن به خود شیء را مورد تاکید قرار داد، توضیح داد که چگونه کسی ممکن است در مورد تجربه‌های که فرد حتی متوجه نشده است، بیاموزد و بر نیاز به شهود مستقیم ذوات تاکید ورزید. اما رایناخ در سخنرانی خود حتی یکبار اپوخه و تحویل را گوشزد نکرد. معروف است که هوسرل اغلب از آن پیروان اولیه خود شاکی بود، کسانی که از پیروی او در چرخش استعلایی‌اش بازماندند، سرانجام حقیقتاً موفق به فهم پروژه فلسفی‌اش نشدند، کاملاً از درک تمام آنچه پدیدارشناسی درباره‌اش است، فروماندند. من مایلم فکر کنم حق با هوسرل بود. (Zahavi 2017) من فکر می‌کنم اپوخه و تحویل برای پدیدارشناسی فلسفی ضروری هستند و اینکه رایناخ تا این اندازه امر حیاتی را از دست

داده است. من فقط باور ندارم که این مساله در خصوص هر کاربرد غیر فلسفی پدیدارشناسی نیز صادق باشد.

در این مرحله، ممکن است روان‌شناس پدیدارشناختی به سادگی وسوسه شود و به وثاقت هوسرل اعتصام ورزد. هوسرل استدلال می‌کرد که روان‌شناسی پدیدارشناختی نیازمند اعمال اپوخه و تحویل است. چرا نباید به سادگی با استورالعمل‌های او موافقت نمود؟ علاوه بر دلایلی که قبلاً برای اینکه این ایده‌ی بدی خواهد بود، ارائه شدند، شاید کسی از خودش همچنان بپرسد که چرا هوسرل تلاش کرد چنین گرایشی را در روان‌شناسی پدیدارشناختی نشان دهد. از این سیاق باید روشن باشد که او هرگز این موضوع را به خودی خود نه یک هدف، بلکه همیشه آن را همچون وسیله‌ای برای چیز دیگر، یعنی پدیدارشناسی فلسفی در نظر می‌گرفت. طی سالیان متمادی هوسرل استراتژی‌های گوناگون را تعقیب نمود، تا اینکه نوبت به معرفی رویکرد فلسفه‌ورزی پدیدارشناختی "غیر طبیعی" رسید. (cf. Kem 1962) یکی از استراتژی‌ها عبور از روان‌شناسی پدیدارشناختی بود. هنگام ارزیابی کار هوسرل در مورد این موضوع، نهایتاً آنچه باید در نظر گرفته شود اینست که هوسرل در گام نخست به مساله چگونگی گشودن درآمدی برای اندیشیدن فلسفی مناسب علاقه‌مند بود و نه ارائه دستورالعمل‌های انضمامی در مورد چگونگی جمع‌آوری و تجزیه و تحلیل داده‌ها یا چگونگی انجام مصاحبه‌ها یا آزمایشات. در نتیجه به نظر می‌رسد اساساً پی‌ریزی چارچوب روش‌شناختی (علمی) بر گفته‌های گذرای هوسرل درباره چگونگی بسط پدیدارشناسی غیر فلسفی اشتباه است.

سخن پایانی

بنابراین، نتیجه این تاملات چیست؟ همانطور که امیدواریم آشکار شده باشد، من پیشنهاد نمی‌کنم که پدیدارشناسی نباید به کار گرفته شود یا محققان کیفی نباید خواستار الهام گرفتن از پدیدارشناسی فلسفی باشند. پدیدارشناسی طی سالیان متمادی داده‌های حیاتی برای طیف وسیعی از پدیدارشناسی کاربردی تجربی فراهم نموده است: چرا نادیده گرفتن اصول اپوخه و جلوگیری از به چالش کشیده شدن نظریه‌های غالب مانند روان‌شناسی گرایبی^۱، رفتارگرایی^۲، پوزیتویسم^۳ و اشکال گوناگون تقلیل‌گرایی^۴ موجه است. دلیل موفقیت‌آمیزی بودن چنین امری تا حد بدان جهت است که پدیدارشناسی از اینکه عمل صرفاً توصیفی باشد بسیار دور است. پدیدارشناسی همچنین روایت‌های نظری از خودش ارائه می‌کند که می‌تواند وجود مدل‌ها و مفروضات پس‌زمینه را به چالش کشد. این واقعیت که پدیدارشناسی نیز این ارتباط غیر فلسفی را دارد، (و) این واقعیت که پدیدارشناسی به مثابه منبع الهام بخش قدرتمند برای تعداد زیادی از رشته‌ها به کار گرفته شده است، بخشی از ارزش ماندگار آن است. دغدغه من در حال حاضر تنها ناظر به این پرسش است که آیا کسانی که خواهان کاربست ایده‌های پدیدارشناختی در سیاق غیر فلسفی هستند، به استخدام اپوخه و تحویل ضرورت دارند؟ آیا جورجی در تاکید بر اینکه تحقیق علمی نمی‌تواند مدعی وضعیت پدیدارشناختی شود مگر اینکه

-
1. psychologism
 2. behaviorism
 3. positivism
 4. reductionism

با گونه‌ی استفاده از تحویل پشتیبانی شده باشد، محق است (Giorgi 2010, 18)؟ آیا مورلی درست می‌گوید، وقتی در بحثی راجع به روش‌شناسی تحقیق کیفی پدیدارشناختی می‌نویسند: "این همواره در باره اپوخه وجود دارد"؟. من آشکارا مخالفم. ویژگی‌های دیگر از پدیدارشناسی فلسفی وجود دارند که بسیار بیشتر برای محقق کیفی مفیداند.

(cf. Gallagher and Zahavi 2012; Zahavi 2018; Zahavi and Martiny 2019)

اجازه دهید در پایان به یک نکته تاریخی اشاره کنم. اگر در نظر بگیریم که در صد سال گذشته پدیدارشناسی چگونه در رشته‌های مانند روان‌شناسی، روان‌پزشکی، جامعه‌شناسی انسان‌شناسی و غیره با موفقیت به کار رفته است، درخور توجه است که چگونه ارجاع به و استفاده از اپوخه و تحویل به ندرت کشف خواهد شد، چه رسد به اینکه مشغولیت آشکار با پروژه استعلایی هوسرل داشته باشد. برخی از نخستین کاربردهای تاثیرگذار پدیدارشناسی در حوزه آسیب‌شناسی روان و روان‌شناسی تجربی بوده است. یاسپرس، قبلاً در سال ۱۹۱۲، مقاله‌ی کوتاهی را منتشر کرد که نشان می‌داد چگونه روان‌پزشکی می‌تواند از پدیدارشناسی هوسرل نفع ببرد. (Jasper, 1912). چند سال بعد، مینکوفسکی در مورد اینکه پدیدارشناسی فلسفی چگونه می‌تواند به عمل بالینی ربط پیدا کند، تامل کرد و استدلال نمود که استفاده از چارچوب و رویکرد پدیدارشناختی می‌تواند به روان‌پزشک کمک کند درک بهتری از جهان بیمار بدست آورد. هرچند، او، در عین حال، تاکید نمود که چگونه پدیدارشناسی فلسفی ممکن است از نزدیکی‌اش به روان‌پزشکی^۱ و آسیب‌شناسی روانی^۲ بیاموزد. به عنوان مثال، پژوهش‌های آسیب‌شناختی روانی تا آنجا که

1. psychiatry

2. psychopathology

می‌توانند به ابعاد و جنبه‌های مشخص تجربه اشاره کنند که فیلسوفان نادیده گرفته بودند، می‌توانند به اصلاح تحلیل‌های پدیدارشناختی رهنمون شوند. (Minkowski 1970, xxxix, 6, 171)

در حوزه روان‌شناسی تجربی، چهره‌های مانند کاتز نه تنها استدلال کردند که پدیدارشناسی هوسرل برای روان‌شناسی لازم الاجرا بود، بلکه همچنین نشان دادند که چگونه بینش‌ها و ایده‌های پدیدارشناسی می‌تواند به آزمایش‌ها و نظریه‌پردازی بهتر رهنمون شوند، دقیقا همانطور که از تکنیک‌های تجربی می‌توان برای اصلاح مشاهدات و کاوش‌های پدیدارشناختی استفاده کرد و یافته‌های قابل اعتمادتر و به گونه انترسوبژکتیو^۱ در دسترس قرار داد. (Katz 1950, 18, 1999, 5)

با این وجود، آنچه در گام نخست بر این شخصیت‌ها و دیگر چهره‌های معاصر مانند شیلدر، اشتراوس و بویتندیک تأثیر گذاشت، غالبا ایده‌های بودند که قبلا در پژوهش‌های منطقی دسته‌بندی شده بودند. این‌ها موارد ذیل را شامل می‌شوند، تاکید بر اهمیت التفات دقیق به پدیده‌ها در انضمامیت کامل‌شان، اهمیت توصیف‌های بدون پیشفرض، و فرآیندی برای دوری‌گزیدن از آنچه اسپیکلبرک آن را "مخمصه در تنگنا قرار دادن زودرس پدیده‌ها توسطه نظریه‌های از پیش تعیین شده" می‌نامد. (Spiegelberg, 308, 1972)

در مقابل به نظر نمی‌رسد، تاکید هوسرل بر اپوخه و تحویل، دفاع آشکار او از ایده آلیسم استعلایی، به طریق اولی سخنرانی‌هایش در باب روان‌شناسی پدیدارشناختی، چندان تأثیرگذار واقع شده باشد- از بویتندیک گزارش شده است که گفته، سخنرانی‌های آمستردام هوسرل برای او فاقد تأثیرگذاری بود. (Spiegelberg, 282, 1972)

درباره پدیدارشناسی در روان‌شناسی و روان‌پزشکی را با این استدلال به پایان می‌رساند که اگر تبادل دو سویه واقعی بین روان‌شناسی و پدیدارشناسی امکان‌پذیر باشد، رهایی از

1. intersubjectively

برخی نکات تکنیکال فلسفه هوسرل ضروری است و او به گونه آشکار در خصوص " بازگشت ارتدکس به هوسرل " هشدار می دهد. (Spiegelberg, 1972, 366) ما باید از خود پرسیم که کدام رویکرد تحسین برانگیزترین، نوآورانه ترین و تاثیرگذارترین نتایج را ارائه نموده است: رویکرد دیگراندیشانه روان شناسان و روان پزشکان پدیدارشناختی کلاسیک یا رویکرد اخیر و ارتدکس تر جورجی و همکاران؟

References

1. Davidson, Larry, and Lisa A. Cosgrove. 1991. Psychologism and phenomenological psychology revisited Part I: The liberation from naturalism. *Journal of Phenomenological Psychology* 22(2): 87–108.
2. Finlay, Linda. 2008. A dance between the reduction and reflexivity: Explicating the “phenomenological Psychological attitude”. *Journal of Phenomenological Psychology* 39: 1–32.
3. Gallagher, Shaun. 1997. Mutual enlightenment: Recent phenomenology in cognitive science. *Journal of Consciousness Studies* 4(3): 195–214.
4. Gallagher, Shaun, and Dan Zahavi. 2012. *The phenomenological mind*, 2nd ed. London: Routledge.
5. Giorgi, Amedeo. 1994. A phenomenological perspective on certain qualitative research methods. *Journal of Phenomenological Psychology* 25(2): 190–220.
6. Giorgi, Amedeo. 2010. Phenomenology and the practice of science. *Existential Analysis* 21(1): 3–22.
7. Giorgi, Amadeo. 2012. The descriptive phenomenological psychological method. *Journal of Phenomenological Psychology* 43: 3–12.
8. Husserl, Edmund. 1960. *Cartesian meditations: An introduction to phenomenology*, trans. D. Cairns. The Hague: Martinus Nijhoff.
9. Husserl, Edmund. 1969. *Formal and transcendental logic*, trans. D. Cairns. The Hague: Martinus Nijhoff.
10. Husserl, Edmund. 1970. *The crisis of European sciences and transcendental phenomenology: An introduction to phenomenological philosophy*, trans. D. Carr. Evanston, IL: Northwestern University Press.
11. Husserl, Edmund. 1977. *Phenomenological psychology: Lectures, Summer Semester, 1925*, trans. J.
12. Scanlon. The Hague: Martinus Nijhoff.
13. Husserl, Edmund. 1982. *Ideas pertaining to a pure phenomenology and to a phenomenological philosophy. First Book. General introduction to a pure phenomenology*, transl. F. Kersten.

The Hague: Martinus Nijhoff. Applied phenomenology: why it is safe to ignore the epoché

14. Husserl, Edmund. 1989. Ideas pertaining to a pure phenomenology and to a phenomenological philosophy. Second Book. Studies in the phenomenology of constitution, trans. R. Rojcewicz and A. Schuwer. Dordrecht: Kluwer Academic Publishers.

15. Husserl, Edmund. 1997. Psychological and transcendental phenomenology and the confrontation with Heidegger (1927–1931), ed. and trans. Th. Sheehan and R.E. Palmer. Dordrecht: Kluwer.

16. Husserl, Edmund. 2001. Logical investigations I–II, trans. J.N. Findlay. London: Routledge.

17. Husserl, Edmund. 2019. First philosophy. Lectures 1923/24 and related texts from the manuscripts (1920–1925), trans. S. Luft and T. M. Naberhaus. Dordrecht: Springer.

18. Jaspers, Karl. 1912. Die phänomenologische Forschungsrichtung in der Psychopathologie. Zeitschrift für Die gesamte Neurologie und Psychiatrie 9: 391–408.

19. Katz, David. 1950. Gestalt psychology, trans. R. Tyson. New York: Ronald Press.

20. Katz, David. 1999. The world of colour, trans. R.B. MacLeod and C.W. Fox. Abingdon: Routledge.

21. Kern, Iso. 1962. Die drei Wege zur transzendentalphänomenologischen Reduktion in der Philosophie.

22. Edmund Husserls. Tijdskrift voor Filosofie 24: 303–349.

23. Langdridge, Darren. 2008. Phenomenology and critical social psychology: Directions and debates in theory of research. Social and Personality Psychology Compass 2(3): 1126–1142.

24. Minkowski, Eugène. 1970. Lived time: Phenomenological and psychopathological studies, trans. N. Metzler. Evanston: Northwestern University Press.

25. Morley, James. 2010. it's always about the epoché. Les Collectifs du Cirp 1: 223–232.

26. Paley, John. 2013. 5 questions. In Philosophy of nursing: 5 questions, ed. A. Forss, C. Ceci, and J.S.Drummond, 143–155. Copenhagen: Automatic Press.

27. Petitmengin, Claire, Anne Remillieux, and Camila Valenzuela-Moguillansky. 2018. Discovering the Structures of

lived experience: Towards a micro-phenomenological analysis method. *Phenomenology and the Cognitive Sciences*. <https://doi.org/10.1007/s11097-018-9597-4>.

28. Reinach, Adolf. 1968. What is phenomenology? trans. D. Kelly. *The Philosophical Forum* 1(2): 234–256.

29. Scheler, Max. 1973. Formalism in ethics and non-formal ethics of values: A new attempt toward a foundation of an ethical personalism, trans. M.S. Frings and R.L. Funk. Evanston, IL: Northwestern. University Press.

30. Spiegelberg, Herbert. 1972. *Phenomenology in psychology and psychiatry: A historical introduction*.

31. Evanston: Northwestern University Press.

32. Van Deursen, Emma. 2015. Structural existential analysis (SEA): A phenomenological method for therapeutic work. *Journal of Contemporary Psychotherapy* 45: 59–68.

33. Van Manen, Max. 2017. Phenomenology in its original sense. *Qualitative Health Research* 27: 810–825.

34. Van Manen, Max. 2018. Rebuttal rejoinder: Present IPA for what it is—Interpretative psychological analysis. *Qualitative Health Research* 28: 1959–1968.

35. Varela, Francisco J., Evan Thompson, and Eleonor Rosch. 1991. *The embodied mind: Cognitive science and human experience*. Cambridge, MA: MIT Press.

36. Watson, John B. 1913. Psychology as the behaviorist views it. *Psychological Review* 20: 158–177.

37. Zahavi, Dan. 2017. *Husserl's legacy: Phenomenology, metaphysics, and transcendental philosophy*. Oxford: Oxford University Press.

38. Zahavi, Dan. 2018. Getting it quite wrong: Van Manen and Smith on phenomenology. *Qualitative Health Research*. <https://doi.org/10.1177/1049732318817547>.

39. Zahavi, Dan, and Kristian M.M. Martiny. 2019. Phenomenology in nursing studies: New perspectives. *International Journal of Nursing Studies*. <https://doi.org/10.1016/j.ijnurstu.2019.01.014>.